

نظریه پذیرش در نقد ادبی و ادبیات تطبیقی

خلیل پروینی *

مسعود شکری **

چکیده

رابطه تنگاتنگ و فشرده علوم و فنون، در غالب اوقات چالش‌ها و فرصت‌هایی را به همراه دارد که شناسایی آنها کمک شایانی به محققان و پژوهشگران در این زمینه‌ها می‌رساند. حوزه‌های نقد ادبی و ادبیات تطبیقی از حوزه‌هایی هستند که مفاهیم و زمینه‌های مشترک بین آنها چنان گسترده است که گاه تشخیص مرزهای میان این دو حوزه را دشوار می‌سازد. یکی از زمینه‌های مشترک بین نقد ادبی و ادبیات تطبیقی، نظریه پذیرش است. در این مقاله، با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی، می‌کوشیم تا ریشه‌ها و اصول این نظریه را شناسایی کرده، نقاط مشترک آن را در نقد ادبی و ادبیات تطبیقی متمایز کنیم. نتایج چنین نشان می‌دهد که نظریه پذیرش توانسته است هم‌زمان با پر کردن خلأ اساسی نقد ادبی در زمینه غفلت نسبی از نقش خواننده در تحلیل اثر ادبی، به غنای ادبیات تطبیقی در دو مکتب فرانسوی و امریکایی کمک کند.

کلیدواژه‌ها: نظریه پذیرش، نقد ادبی، ادبیات تطبیقی، مکتب فرانسه، مکتب امریکا.

* دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)

پیام‌نگار: parvini@modares.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس

پیام‌نگار: mshokry1984@yahoo.com

۱. مقدمه

نقد ادبی و ادبیات تطبیقی آن‌چنان به هم پیوسته‌اند که برخی از صاحب‌نظران آنها را یکی می‌دانند. کسانی مانند آلدریچ^۱ نظریه ادبی و نقد ادبی را زیرشاخه ادبیات تطبیقی می‌دانند. یوستی^۲ هم معتقد است که ادبیات تطبیقی در واقع همان نقد ادبی یا همان ادبیات است. اما گروهی دیگر از صاحب‌نظران، ادبیات تطبیقی را فلسفه و رویکرد جدیدی در ادبیات و در نقد ادبی به حساب می‌آورند (ذکاوت ۱۰۶).

ادبیات تطبیقی مکمل تاریخ ادبیات و اساس نوین و استوار نقد ادبی است. برای درک تاریخ ادبیات و نقد نوین ادبی، ادبیات تطبیقی عنصری اساسی است؛ زیرا به کشف ریشه جریان‌های فکری و فنی در ادبیات ملی می‌پردازد. ضرورت روند تکاملی ادبیات ملی تلاقی با ادبیات جهانی است که در تعالی اندیشه‌های انسانی و ملی با یکدیگر همکاری می‌کنند (غنیمی هلال ۳۳).

ادبیات تطبیقی عمری بسیار کوتاه‌تر از نقد ادبی دارد. این رشته در ابتدا از گستردگی چندانی برخوردار نبود و بنا بر نظر بنیان‌گذاران آن در مکتب فرانسوی، خود را محدود به مطالعات تأثیر و تأثر در ادبیات ملت‌های مختلف می‌دید. آنان ادبیات تطبیقی را این‌گونه تعریف می‌کنند:

پژوهش در موارد تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف، یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد در ادبیات گذشته و حال، و به طور کلی ارائه نقشی که پیوندهای تاریخی در تأثیر و تأثر داشته است، چه از جنبه اصول فنی در انواع مکاتب ادبی و چه از دیدگاه جریان‌های فکری (۳۲).

بر اساس این تعریف، مکتب فرانسوی از نظر کارکرد و چهارچوب با تاریخ ادبیات پیوندی ناگسستنی پیدا می‌کند. رابطه بین ادبیات تطبیقی مکتب فرانسوی و تاریخ ادبیات آن‌چنان نزدیک است که «برخی به کار بردن اصطلاح مکتب تاریخی را در مورد مکتب فرانسوی درست‌تر می‌دانند» (عبود ۴۸). بنابراین، ادبیات تطبیقی در آغاز دارای کارکردی محدود و چهارچوبی محصور به بررسی‌های ادبی بود که بیشتر بر روی رصد

^۱ Aldrich

^۲ Justi

کردن روابط تأثیر و تأثر تمرکز می‌کرد و همین امر سبب شده بود که از جنبه‌های زیباشناختی متون، در پژوهش‌های تطبیقی، غافل شود.

ظهور مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی باعث ایجاد تحولی اساسی در چهارچوب این علم شد و توانمندی‌های جدیدی را به‌عنوان زمینه‌های پژوهش در آن مطرح کرد. از مهم‌ترین عواملی که باعث تغییر رویکرد در ادبیات تطبیقی شد تأثیر پذیرفتن مکتب امریکایی از نظریه‌های فرمالیست‌های روس و ساختارگرایی و به‌صورت کلی، نقد جدید بود. رویکرد غالب در نقد جدید، کم‌رنگ شدن توجه به عوامل خارجی، مانند تأثیر جامعه و فرهنگ بر ادبیات، و توجه نشان دادن به خود متن ادبی و خصوصیات زیباشناختی آن، و در نتیجه نزدیک شدن به درک و فهم جوهر آثار ادبی است. بنابراین، مکتب امریکایی اساس کار خود را بر درک و فهم زیبایی‌های ادبی و دوری از بررسی عوامل خارجی و روابط تأثیر و تأثر قرار داد (۴۷-۴۸) و ادبیات تطبیقی را این‌چنین تعریف کرد:

ادبیات تطبیقی رویکردی روشمند است که روابط تشابه، تقارب و تأثیر را مورد بررسی قرار می‌دهد و می‌کوشد که علاوه بر نزدیک کردن ادبیات در زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف، ادبیات را به دیگر زمینه‌های معرفت و دانش نزدیک کند و روابط آنها را مورد بررسی قرار دهد. (هنری باجو ۱۸)

بدین ترتیب ادبیات تطبیقی توسط نظریه‌پردازان مکتب امریکایی به نقد ادبی پیوند خورد، آن‌چنان که می‌توان گفت «جوهر و اصل ادبیات تطبیقی، نقد ادبی و جوهر و اصل نقد ادبی، ادبیات تطبیقی است» (عبود ۴۸).

نقد ادبی و ادبیات تطبیقی نه تنها دارای ویژگی‌های مشترک هستند، بلکه در آرمان و اهمیت نیز با هم پیوند ناگسستنی دارند. چرا که هر دو فراملیتی و بین‌فرهنگی هستند، هر دو موجب به رسمیت شناختن و تفاهم متقابل بین ما و غیر می‌شوند، هر دو از مرزهای تصنعی فراتر می‌روند و باعث وسعت دید و سعه صدر می‌شوند، هر دو زمینه را برای شناخت خود در آینه دیگری فراهم می‌کنند، هر دو ضمن استقبال از تضارب افکار و تعاملات فرهنگ‌های مختلف، بر حفظ هویت‌های بومی تأکید می‌ورزند و هر دو ماهیتی بین‌رشته‌ای دارند. (۱۰۷-۱۰۹)

با توجه به آنچه گفته شد، ادبیات تطبیقی و نقد ادبی حاوی نقاط مشترکی هستند که تعیین مرزبندی بین این مفاهیم مشترک نیاز به دقت و باریک‌بینی خاصی دارد. یکی از این نقاط مشترک نظریه پذیرش یا نقد خواننده‌محور است که ابتدا در حوزه نقد ادبی جدید طرح شد. پیدایش نظریه‌های جدید نقد در دوران معاصر راهی بود به سوی کمال نقد ادبی سنتی و توجه به نقاط مبهمی که از دید نقد سنتی پنهان مانده و توجه چندان به آنها نشده بود. یکی از این نقاط مبهم، نقش خواننده در آفرینش و تفسیر متون ادبی است؛ چرا که نقد سنتی همواره بیشتر توجه خود را به ادیب و اثر ادبی معطوف کرده و آن‌چنان که باید و شاید، نقش خواننده را در نقد ادبیات پررنگ نکرده است؛ هرچند نمی‌توان توجه خواننده یا مخاطب را در فرایند نقد سنتی کاملاً انکار کرد، چرا که در لابه‌لای نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلف می‌توان نشانه‌هایی از آن را یافت، مانند آراء ارسطو و عبدالقاهر جرجانی و دیگران، که در ادامه به صورت مفصل‌تر بدانها خواهیم پرداخت. بنابراین، نقد جدید در پی اصلاح این نقیصه برآمد و با مطرح کردن نظریه پذیرش و تأکید بر نقش خواننده در آفرینش معنا و نقش کلیدی آن در معنا، زمینه‌ای نو در ادبیات پدید آورد. از طرف دیگر، این نظریه وارد ادبیات تطبیقی شد و تطبیق‌گران کوشیدند تا خوانش‌های مختلف آثار ادبی و عوامل مؤثر بر آن را، از منظر ادبیات تطبیقی، در جوامع و فرهنگ‌های مختلف مطالعه و بررسی کنند.

در این مقاله بر آن هستیم تا با رصد سیر حرکتی نظریه پذیرش، از آغاز پیدایش تا به امروز، اصول و مبانی آن را بشناسیم. همچنین می‌کوشیم تا در کنار ذکر نقاط مشترک نقد ادبی و ادبیات تطبیقی در مورد این نظریه، مرزبندی روشنی را برای آن مشخص کنیم.

۲. پیشینه تحقیق

در زمینه مباحث نظری ادبیات تطبیقی و نقد ادبی کتاب‌های پرشماری نوشته شده است. در زمینه نظریه پذیرش در نقد، بیشتر کتاب‌هایی که به مباحث نقد جدید پرداخته‌اند قسمتی از کار را به مبحث پذیرش و نقد خواننده‌محور اختصاص داده‌اند. از جمله این کتاب‌ها در زبان فارسی و عربی می‌توان به کتاب *فی النقد و النقد الألسنی* از

ابراهیم خلیل اشاره کرد که به صورت خلاصه نظریه پذیرش و اصول و مبانی و اشکالات عمده آن را توضیح داده است. از دیگر کتاب‌های نقد در این زمینه می‌توان به کتاب *نقد ادبی، نظریه‌های ادبی و کاربرد آنها در ادبیات فارسی* از علی تسلیمی اشاره کرد که حاوی نکات مفیدی در مورد نظریه پذیرش است. کتاب‌های *فی آفاق الکلام* و *تکلم النص* از عبدالواسع الحمیری و *شفرات النص* از صلاح فضل، از دیگر کتاب‌های مفید در این زمینه‌اند که بیشتر به مباحث زبان‌شناختی توجه کرده‌اند، ولی در ضمن مطالب، به نقد خواننده‌محور توجه نشان داده‌اند و اصول آن را بیان نموده‌اند.

از جمله عرب‌زبانانی که در حوزه ادبیات تطبیقی به این نظریه اشاره کرده‌اند می‌توان به عبده عبود اشاره کرد که در کتاب *الأدب المقارن مشکلات و آفاق بحث* پذیرش را در ادبیات تطبیقی را مطرح می‌کند و آن را به صورت خلاصه و مفید به نقد ادبی پیوند می‌دهد و نتیجه گسترش رابطه نظریه نقد خواننده‌محور را با ادبیات تطبیقی، توسعه یافتن ادبیات تطبیقی می‌داند. در کتاب *ادبیات تطبیقی نوشته ایو شوورل*^۱ با ترجمه طهمورث ساجدی، بخشی از کتاب به نظریه پذیرش اختصاص داده شده است. از نکات قابل توجه در این کتاب، اشاره به نظریه پذیرش تطبیقی به عنوان راهکاری جدید در بررسی استقبال از آثار ادبی در حداقل دو محیط فرهنگی است. طهمورث ساجدی نیز کتابی دارد به نام *از ادبیات تطبیقی تا نقد ادبی* که در آن علاوه بر روند شکل‌گیری ادبیات تطبیقی، به نقاط مشترک بین دو حوزه نقد ادبی و ادبیات تطبیقی، از جمله نظریه پذیرش، اشاراتی کرده است. از دیگر کتاب‌های ارزشمند در این زمینه *ثنائیات مقارنه* از ضیاء خضیر است که در آن چند دوگانه را در ادبیات تطبیقی طرح و بررسی کرده. وی نظریه پذیرش را نیز به عنوان یکی از این دوگانه‌ها آورده است. خضیر در این کتاب به روابط تأثیر و تأثر اشاره می‌کند و نقد خواننده‌محور را موجب گسترش مفهوم تأثیر و تأثر و خروج از این دیدگاه نسبتاً محدود می‌داند. وی همچنین به نمونه‌هایی از نقد خواننده‌محور در میراث ادبی و نقدی عربی اشاره می‌کند. عزالدین

^۱ Yves Chevreil

مناصره از دیگر نویسندگانی است که در کتاب *التقد الثقافی المقارن* به ذکر اصول کلی نظریه پذیرش می پردازد.

برخی از کتاب‌های دیگر اساس کار خود را بر نظریه پذیرش قرار داده‌اند و آن را محور مباحث طرح شده در نظر گرفته‌اند، از جمله کتاب *جمالیات التلقی*، تألیف سامی اسماعیل، که به صورت مفصل به ذکر ریشه‌های نظریه پذیرش و آراء نقادان مشهور این نظریه پرداخته است. عزالدین اسماعیل نیز در کتابی با عنوان *کیفیات تلقی الشعر فی التراث العربی* اشاره مختصری به سابقه نظریه پذیرش در میراث ادبی عربی کرده است. محمود عباس عبدالواحد، در کتابی با عنوان *قراءة النص و جمالیات التلقی بین المذاهب الحدیثه الغربیة و تراثنا النقادی* کوشیده است تا میان نظریه پذیرش و میراث ادبی عربی پیوند و رابطه‌ای برقرار کند.

نویسندگان کتاب‌های ذکر شده، هر کدام به نوعی به نظریه پذیرش اشاره کرده‌اند و مطالب مفیدی در مورد آن نگاشته‌اند، اما هریک از آنان از زاویه‌ای خاص به این نظریه نگاه کرده‌اند؛ بدین معنی که در برخی از این کتاب‌ها از منظر ادبیات تطبیقی و در برخی دیگر از منظر نقد ادبی به نظریه پذیرش نگریسته شده و در معدود آثاری که به عنوان زمینه مشترک بین نقد ادبی و ادبیات تطبیقی مطرح شده‌اند، به ذکر مطالب به صورت کلی و تیتروار بسنده شده است و هیچ‌کدام از آنها به ترسیم حدود دقیق این نظریه بین ادبیات تطبیقی و نقد ادبی نپرداخته‌اند. بنابراین، در این مقاله خواهیم کوشید تا در حد توان این نقیصه را جبران کرده، ارتباط نظریه پذیرش را با نقد ادبی و ادبیات تطبیقی به صورت مفصل بیان کنیم و پس از مشخص کردن حیطه آن در چهارچوب هریک از این دو شاخه، تأثیر آن را در این دو بررسی کنیم.

۳. نیم‌نگاهی به تعریف نظریه پذیرش^۱

در معرفی اجمالی نظریه پذیرش (نقد خواننده‌محور) می‌توان گفت نظریه‌ای نقدی است که بیش از همه خواننده را در مرکز بررسی‌های ادبی قرار می‌دهد. منتقدان

^۱ . reader – response criticism

خواننده‌محور، اثر ادبی را تنها آن چیزی که بر روی کاغذ است نمی‌دانند، بلکه به نظر آنان زمانی این صفحات تبدیل به اثر می‌گردند که خواننده شوند؛ همان‌گونه که نت‌های موسیقی به هنگام نواخته شدن به موسیقی تبدیل می‌شوند (تسلیمی ۹۵).

آنان عقیده دارند که متن تنها یک طرف قضیه است و معنا در اثر برخورد خواننده با آن پدید می‌آید. هر خواننده، با رمزهای ذهنی، یعنی قراردادهای و ارزش‌هایی تفسیری که در حیات خاص خود پذیرفته است، با متن روبه‌رو می‌شود. از همین رو، متن ممکن است با خواننده‌های متفاوت، معانی نسبتاً متفاوت به خود گیرد (۱۰۸-۱۰۹).

درواقع، پذیرش به معنی یک نوع فعالیت است. در این نظریه، عامل گیرنده هم به‌جای اینکه غیرفعال باشد، بایستی عامل اصلی باشد و این عامل گیرنده است که معنای خود را به متن می‌دهد و در غایت امر موجب بقای آن می‌شود (شوورل ۸۴).

بنابراین می‌توان گفت نظریه پذیرش، با تغییر در زاویه نگاه به اثر ادبی، علاوه بر خروج از چهارچوب بررسی اثر ادبی با محوریت نویسنده و متن و مطرح کردن دیدگاهی جدید، موجب به وجود آمدن خوانش‌های مختلف و در نتیجه پربارتر شدن متون شد.

۴. نظریه پذیرش در نقد قدیم

هرچند این نظریه در قرن بیستم به صورت مدون و دارای چهارچوب نظری کامل طرح شد، ریشه‌های آن را می‌توان در ادبیات کهن نیز یافت. به نظر می‌رسد یونانیان اولین کسانی بودند که به نقش خواننده در نقد متون توجه کردند. «ارسطو توجه به خواننده (مخاطب) را در برانگیختن احساس ترس و دلسوزی‌ای می‌داند که اثر ادبی باید در مخاطب به وجود آورد، ترس و دلسوزی‌ای که در نهایت به تزکیه نفس منجر می‌شود» (اسماعیل ۱۴).

البته ارسطو به این حد بسنده نمی‌کند و یکی از معیارهای زیبایی شعر را تأثیر در خواننده می‌داند. در دوره رنسانس نیز، در کنار تأکید بر روی جنبه اخلاق‌گرایی در ادبیات، چگونگی دریافت متن ادبی توسط مخاطب و میزان تأثیر در او، همواره از معیارهای قضاوت در زمینه ادبیات محسوب می‌شد (خلیل ۱۰۵-۱۰۶).

رگه‌هایی از توجه و اهتمام به نقد خواننده‌محور را در نقد کهن عربی نیز می‌توان یافت. از نمودهای این پدیده می‌توان به مجالس شعرخوانی شاعران قدیم اشاره کرد. شاعران در این گونه مجالس، علاوه بر نقش پدیدآور، نقش مخاطب را نیز بر عهده گرفته و در مورد اشعار همدیگر به بحث و تبادل نظر می‌پرداختند (اسماعیل ۱۲-۱۳).

علاوه بر این، جرجانی در کتاب *اسرار البلاغه*، نگاه خاصی به نقد خواننده‌محور می‌کند و می‌کوشد تا با استفاده از نقد روان‌شناختی، تأثیر آرایه‌های ادبی را، از جمله تمثیل و استعاره و تشبیه، در خواننده واکاوی کند (منصوری ۲۵). وی معیار زیبایی متن ادبی را تأثیر صورت‌های بیانی آن در خواننده می‌داند (سید قطب ۲۲۵). بنابراین، می‌توان گفت که تناسب متن ادبی با مقتضای حال خواننده یکی از مواردی است که می‌تواند از ریشه‌های نقد خواننده‌محور به شمار رود.

۵. نظریه پذیرش در نقد جدید

نقد جدید در واقع بازگشتی بود به نقد هنری قدیم که می‌کوشید ادبیات را به دور از تأثیر عوامل خارجی مورد بررسی و ارزشیابی قرار دهد و توجه خود را به بررسی بافت متن ادبی و تحلیل عناصر ساختاری آن مانند خیال، عاطفه و تصویرهای ادبی معطوف می‌کرد (منصوری ۲۰-۲۱).

متن‌گرایی که در نیمه نخست قرن بیستم پایه کار نقد جدید در بررسی متون ادبی به شمار می‌رفت، به تدریج پیروان خود را از دست داد، تا اینکه در نیمه دوم این قرن، نظریه‌ها و رویکردهای تازه‌ای به نام *واکنش خواننده*^۱ در امریکا و *نظریه دریافت*^۲ در آلمان به وجود آمد (تسلیمی ۹۵).

نظریه واکنش خواننده در اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ در امریکای شمالی به وجود آمد و منتقدانی چون جانانان کالر،^۳ استنلی فیش،^۴ اریک دانلد هرش،^۵ دیوید بلیچ^۶ و نورمن هالند^۷ از نظریه‌پردازان مشهور آن بودند (۱۰۰).

^۱ reader response

^۲ reception theory

^۳ J. Kaller

^۴ S. Fish

^۵ E.D. Hersh

^۶ D. Bleach

^۷ N. Holland

نظریه دریافت نیز، هم‌زمان با نظریه واکنش خواننده، در اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ در دانشگاه کنستانس^۱ آلمان غربی، توسط رابرت یاوس^۲ و ولفگانگ ایزر^۳ به وجود آمد (۱۰۸). از آنجاکه مفاهیم نظری دو نظریه واکنش خواننده و نظریه دریافت بسیار به هم نزدیک‌اند و می‌توان گفت که هر دو از اصول مشترکی پیروی می‌کنند، از ذکر این دو نظریه به صورت جداگانه می‌پرهیزیم و هر دو را تحت عنوان نظریه پذیرش یا دریافت مطرح می‌کنیم. در بیشتر کتاب‌هایی که نظریه پذیرش را مطرح کرده‌اند، اصل آن را به دو ناقد مشهور مکتب کنستانس،^۴ یعنی یاوس و ایزر مرتبط دانسته‌اند. بنابراین، در این مقاله نظریات این دو مبنای کار قرار می‌گیرد؛ هرچند، از آراء دیگر منتقدان نیز استفاده می‌شود.

نظریه پذیرش در نظر دارد راه سوم یا بدلی باشد بین نقد مارکسیستی و فرمالیسم. اوئی بازتاب یک واقعیت اجتماعی (مبارزه طبقاتی) در ادبیات را مدنظر قرار می‌دهد و دومی ادبیات و متن ادبی را همچون نظام‌های بسته‌ای می‌داند، اما نظریه پذیرش ادبیات را به مثابه یک فعالیت ارتباط‌بخش می‌داند (ساجدی ۶۸-۶۹).

در یک نگاه کلی می‌توان چنین گفت:

نظریه پذیرش تعریف جدیدی از ادبیات، با عنوان چیزی که تنها در ذهن خواننده وجود معنادار دارد، ارائه می‌کند. از این دیدگاه، اثر ادبی نیز تعریف جدیدی پیدا می‌کند و با عنوان کاتالیزور وقایع ذهنی مطرح می‌شود. نظریه پذیرش به خواننده نیز نگاهی متفاوت از دیدگاه‌های گذشته دارد؛ چرا که خواننده دیگر آن پذیرنده منفعل نیست که تحت تأثیر ایده‌های نویسنده قرار گیرد، بلکه او خود سازنده و فعال است و معنی دوباره‌ای به متن ادبی می‌دهد (مورفین و ری^۵ ۳۹۴).

^۱ Konstanz

^۲ H. Jauss

^۳ W. Iser

^۴ مکتب کنستانس به مجموعه آراء و نظریاتی گفته می‌شود که ناقدان آلمانی، بر اساس آن، نظریه دریافت را تعریف و پایه‌ریزی کردند. این مکتب در اواخر دهه ۱۹۶۰ در تقابل با سه مکتب رایج در آلمان، یعنی مکتب‌های تفسیر ضمنی و مارکسیسم و فرانکفورت به وجود آمد. از بارزترین چهره‌های این مکتب می‌توان به یاوس و ایزر اشاره کرد (مروک ۱۵).

^۵ Murfin & Ray

بنابراین، نظریه پذیرش با تغییر دیدگاهی که در نگاه به ادبیات ایجاد کرد، و با تعریف ادبیات و اثر ادبی و نقش خواننده از زاویه‌ای جدید، توانست به‌عنوان نقطه عطفی در نقد ادبی و ادبیات تطبیقی به شمار رود و زمینه‌های جدیدی را برای انجام پژوهش‌های ادبی فراهم آورد.

۶. اصول نظریه پذیرش

اصول نظریه پذیرش را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

- «نظریه پذیرش به انتقاد شدید از دیدگاه مارکسیستی و ساختارگرایی می‌پردازد، زیرا این دو دیدگاه نقش سازنده خواننده را در نظر نمی‌گیرند».
- «نظریه پذیرش معتقد است که تاریخ ادبیات رو به زوال و نابودی دارد، زیرا به ادبیات به‌عنوان شاخه‌ای از علم تاریخ می‌نگرد و از بررسی زیباشناختی آن خودداری می‌کند» (منصره ۱۴۸-۱۴۹).
- خواننده هدف نهایی متن ادبی است و متن، بدون وجود خواننده، معنا پیدا نمی‌کند؛ زیرا عمل خواندن در نتیجه تعامل بین خواننده و متن حاصل می‌شود، متنی که امکان خوانش‌های مختلف از آن ممکن است، خوانش‌هایی که در نهایت موجب غنا و پرباری متن می‌شوند.
- ضرورتی ندارد که متن در چهارچوب تاریخی خوانده شود. خواننده می‌تواند با توجه اختیاراتی که دارد به بازآفرینی معنا اقدام کند. خوانندگان در این دیدگاه به سه گروه تقسیم می‌شوند: خواننده عادی، خواننده مبدع و خواننده ناقد.
- خوانش بی‌طرفانه‌ای وجود ندارد و درعین حال، خوانشی که مبتنی بر پیش‌فرض‌های ذهنی باشد مردود و غیر قابل پذیرش است؛ زیرا تعامل فعال بین خواننده و متن را دچار اختلال می‌کند.
- مکتب کنستانس معتقد است که خوانش فعالانه یا مولد، نوعی تجسس در کلمات و نفوذ به عمق وجودی آنهاست.
- یکی از مفاهیمی که نظریه‌پردازان پذیرش ابداع کردند، مفهوم افق انتظار است. متن ادبی واسطه‌ای است میان افق انتظار ما و افق انتظاری که متن بر آن دلالت می‌کند.

از طریق تعامل بین این دو افق، متن این توان را به دست می‌آورد که در آینده بر معانی و مفاهیم خاصی دلالت کند. لزومی ندارد معنای جدیدی که مخاطب به متن می‌دهد با معنایی که گذشتگان از متن برداشت کرده‌اند مشترک باشد؛ لذا در اینجا مفهوم «کسر حاجز التوقع» (گذر از آستانه انتظار) طرح می‌شود که باعث اضافه شدن معنایی تازه به متن می‌گردد. با دقت در اصول یادشده می‌توان گفت که این نظریه با پر کردن خلأ موجود در نقد قدیم، که عدم توجه کافی به خواننده به‌عنوان سازنده معنی است، و همچنین خلأ موجود در مکتب مارکسیسم و فرمالیسم، توانست خود را به‌عنوان مکملی مناسب در نقد ادبی مطرح کند. از دیگر امتیازات این نظریه غنا بخشیدن به تاریخ ادبیات و ادبیات تطبیقی است که در صفحات آینده بیشتر بدان خواهیم پرداخت.

۷. نظریه پذیرش و تاریخ ادبیات

در بسیاری از پژوهش‌های ادبی مشاهده می‌کنیم که از مکتب کنستانس به‌عنوان مکتب زیبایی‌شناسی پذیرش یاد شده است. دلیل این امر توجه ویژه این مکتب به پذیرش متن ادبی از طرف خواننده است که در طول تاریخ نقد مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. بنابراین، مکتب کنستانس از ابتدا تمرکز خود را بر روی روشن کردن نقش خواننده در معنا دادن به متن قرار داد و کوشید این اعتقاد را بر کرسی بنشاند که معنای متن تنها با وجود خود متن کامل نمی‌شود و ناگزیر باید خواننده‌ای آن را بخواند و معنا را تولید کند. مکتب کنستانس، به‌عنوان اولین مکتبی که خواننده را به‌جای متن در مرکز اهتمام و توجه قرار داد، مطرح شد. در این راستا، یاوس با اهتمام به رابطه بین ادبیات و تاریخ، و ایزر از طریق توجه به متن و خواننده، به‌جای توجه به متن و نویسنده، کوشیدند که به بسط و توضیح نظریه پذیرش در مکتب کنستانس بپردازند (اسماعیل ۹-۱۱).

یاوس معتقد است که تاریخ ادبیات به شکل بررسی تاریخی آثار، روندی را در پیش می‌گیرد که به نویسنده و متن جنبه مثبت، و به خواننده جنبه منفی می‌دهد. از نظر او، هر کار هنری دارای دو خصوصیت غیر قابل انفکاک است: واقعیتهایی که اثر از آن سخن می‌گوید و واقعیتهایی که بعد از خواننده شدن اثر توسط خواننده، آفریده می‌شود. یاوس اعتقاد دارد که تاریخ ادبیات

معانی به وجود آمده توسط خوانندگان را در نظر نمی‌گیرد و نقد خواننده‌محور در صدد است این نقص را جبران کند (مناصره ۱۴۹-۱۵۱).

این چنین نگاهی به نظریه پذیرش می‌تواند جایگزین مناسبی برای تاریخ ادبیات‌هایی باشد که معمولاً بر اساس معیارهای غیر ادبی و به مراحل مختلف تقسیم‌بندی شده‌اند، مانند تاریخ ادبیات عربی که بر اساس دوره‌های سیاسی تقسیم‌بندی شده است.

در چنین حالتی تاریخ پذیرش، به نیابت از تاریخ ادبیات، به مراجعه و بررسی شواهد تاریخی مختلف می‌پردازد و می‌کوشد تقسیم‌بندی‌های تاریخ ادبیات را بر اساس تغییرات در پذیرش و دریافت آثار ادبی مطرح نماید. در این دیدگاه، رابطه بین چگونگی دریافت آثار ادبی و فلسفه و تفکر غالب بر جامعه، مورد بررسی قرار می‌گیرد. این دیدگاه در صدد پاسخگویی به این سؤال است که چرا آثار خاصی در دوره‌های مشخصی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند و دریافتی که از این آثار صورت می‌گیرد به چه صورت است. بر اساس این دیدگاه، عوامل خاصی در جامعه وجود دارد که باعث شکل‌گیری ذائقه‌های خاص و گرایش‌های خاصی می‌شود. از مهم‌ترین این عوامل می‌توان به مدارس، دانشگاه‌ها و وسائل ارتباط جمعی اشاره کرد که ارزش‌های مشخصی را در جامعه ترویج می‌دهند (فضل ۱۵۳-۱۵۴).

به همین دلیل برخی معتقدند که خوانندگانی که در یک نظام زبانی و فرهنگی زندگی می‌کنند، دارای توان ادبی ساختاری‌ای هستند که آنان را توانا می‌سازد تا به متن هویت بخشند و معنای تازه را ضمیمه آن کنند (تسلیمی ۱۰۱). در واقع، نظام فرهنگی در چنین دیدگاهی، به‌عنوان واسطه‌ای طرح می‌شود که خوانندگان، با تکیه بر آن، با اثر تماس می‌یابند (شوورل ۸۵).

بر همین اساس، فیش در پاسخ به این سؤال که اگر خوانش تحت تأثیر احساسات درونی افراد است، پس چرا خوانش‌های متعدد از یک اثر معمولاً به هم نزدیک‌اند، این‌گونه پاسخ می‌دهد که این خوانش‌ها بیش از آنکه تحت تأثیر هویت فردی باشد، از هویت فرهنگی مشترک سرچشمه می‌گیرد (مورفین و ری ۳۹۵).

بنابراین، برای جبران یکی از نقص‌های تاریخ ادبیات — که تقسیم آن بر اساس دوره‌های سیاسی است — می‌توان از این دیدگاه استفاده کرد و ادبیات را بر اساس دوره‌های فرهنگی غالب بر جوامع تقسیم بندی کرد. به دلیل نقش پررنگ مؤسسات و

مدارس و سایر مراکز تولید فرهنگ در جوامع، توجه به آنها در تحلیل‌های تاریخی - ادبی از نکات حائز اهمیت است. همچنین در جهت تقسیم‌بندی تاریخ ادبیات بر اساس عوامل فرهنگی و دوری جستن از تقسیمات سیاسی، می‌توان نقش ادیبان بارزی را که با آثار و افکار خود باعث به وجود آمدن تفکرات و بینش‌های جدید در فرهنگ جوامع شده‌اند، مورد توجه و اهتمام قرار داد.

در کنار این موارد می‌توان به زمینه‌های دیگری هم اشاره کرد، از جمله مطالعه پذیرش آثار ادبی در طول زمان و تأثیر رویدادهای فرهنگی و اجتماعی بر روی خوانش‌های مختلف از آن. به‌عنوان مثال می‌توان به مطالعه خوانش غزلیات حافظ در قبل و بعد از انقلاب اسلامی پرداخت و تأثیر این رخداد را در خوانش مخاطبان مورد تحقیق و بررسی قرار داد.

۸. نظریه پذیرش و ادبیات تطبیقی

همان‌طور که گفته شد، نظریه پذیرش یکی از زمینه‌های مشترک میان نقد ادبی و ادبیات تطبیقی است. این نظریه، با ایجاد ارتباط با هر دو گرایش قدیم (مکتب فرانسه) و جدید (مکتب امریکا) ادبیات تطبیقی، علاوه بر گسترش زمینه پژوهش‌های پذیرش، باعث دمیدن روحی تازه در این گرایش‌ها - خصوصاً فرانسه - شده است و درعین‌حال، زمینه‌های جالب توجه تحقیقاتی‌ای را نیز در ادبیات تطبیقی ایجاد کرده است.

۱.۸ نظریه پذیرش و مکتب فرانسه (تأثیر و تأثر)

اولین زمینه ادبیات تطبیقی که تحت تأثیر نظریه پذیرش قرار گرفت، مفهوم تأثیر و پژوهش‌های مربوط به آن بود؛ چرا که پذیرش مقدم بر تأثیر است و یک متن ادبی اول پذیرفته و خوانده می‌شود سپس تأثیر خود را به جای می‌گذارد (عبود ۵۲). بنابراین، تحقیقات پذیرش و تأثیر مکمل همدیگر هستند؛ تحقیقات تأثیر نیازمند تحقیقات پذیرش‌اند (شوورل ۸۷).

چهبسا حلقه گم شده پژوهش‌های تأثیر و تأثر این نکته باشد که این پژوهش‌ها نقش کلیدی پذیرش را در این رابطه نادیده گرفته‌اند، در نتیجه، طرف مؤثر به‌عنوان طرف مثبت و فعال، و طرف متأثر به‌عنوان طرف منفی و منفعل شمرده شده‌اند. غافل از اینکه رابطه تأثیر و تأثر بدون در نظر گرفتن پذیرش امری ناممکن است و پذیرش خود عملی مثبت و فعالانه است که بنا بر نیازهای مخاطب و توقعاتش، به آن مبادرت می‌ورزد (عبود ۵۲).

بنابراین، در نتیجه آمیزش نظریه پذیرش با مکتب فرانسه، تمرکز ناقد بر روی چگونگی شکل‌گیری افق انتظار خواننده، در هنگام مواجهه با متن منعطف می‌شود. بدین ترتیب، ادبیات تطبیقی از حالت جمود و رکودی که در نتیجه تلاش تطبیق‌گران مکتب فرانسه، در جهت کشف اسباب و مسببات و روابط تاریخی بین متون، با آن مواجه شده بود، خارج می‌شود و جان تازه‌ای می‌گیرد (خضیر ۱۳).

نظریه پذیرش در نقطه دیگری نیز با ادبیات تطبیقی سنتی پیوند می‌خورد؛ در تقسیم سه‌گانه خواننده از نظر نظریه پذیرش (خلیل ۱۰۹):

خواننده نوع دوم (خواننده مبدع)، کسی است که متن ادبی را می‌پذیرد و دریافت می‌کند تا از قالب یا مضمون آن در جهت پدید آوردن متنی دیگر استفاده کند. این‌گونه پذیرش، همان پذیرشی است که ادبیات تطبیقی سنتی از آن به‌عنوان تأثیر یاد می‌کند و جنبه منفی و منفعل به آن می‌دهد؛ درحالی‌که نظریه پذیرش از این نوع خواننده، با عنوان خواننده مبدع یاد می‌کند که نقش مثبتی در خوانش و آفرینش متن ادبی بر عهده دارد. در سال‌های اخیر پژوهش‌هایی که به بررسی پذیرش اثر یا آثار و جریان‌های فکری و ادبی در ادبیات و فرهنگ دیگر ملت‌ها، به دور از تعصب و منفی‌نگری، می‌پردازند رو به فزونی دارد و بدین ترتیب پژوهش‌های خوانش ابداعی به زمینه مناسبی برای کارهای تطبیقی تبدیل گشته است (عبود ۵۲-۵۳).

در مطالب فوق به ارتباط نظریه پذیرش با مطالعات تأثیر و تأثر و نقش آن در باروری و نوگرایی این مطالعات اشاره شد و دیدیم که نظریه پذیرش می‌تواند به‌مثابه خونی باشد که در رگ‌های ادبیات تطبیقی سنتی تزریق می‌شود.

۲.۸ نظریه پذیرش و مکتب امریکایی در ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی مکتب امریکایی که در نتیجه انتقاد از دیدگاه سنتی و متعصبانه مکتب فرانسه به وجود آمد، از نظر گستردگی زمینه‌های پژوهش برتری چشمگیری نسبت به رقیب سنتی خود دارد. درحالی‌که مکتب فرانسه خود را به بررسی روابط تأثیر و تأثر

بین ادبیات دو ملت و اثبات آن با استفاده از اسناد تاریخی محدود کرده بود، مکتب امریکایی با گسترش دامنه پژوهش‌ها به سمت پژوهش در روابط بین ادبیات از یک طرف، و دیگر زمینه‌های علوم، هنر (موسیقی، مجسمه‌سازی، نقاشی و غیره)، فلسفه و تاریخ و علوم اجتماعی (سیاست و اقتصاد و جامعه‌شناسی و غیره) از طرف دیگر، و به صورت کلی، مقایسه بین ادبیات‌ها از یک طرف و مقایسه بین ادبیات و دیگر علوم از طرف دیگر (پروینی ۷۰)، توانست بر جمود و رکود ادبیات تطبیقی مکتب فرانسوی غلبه کرده، زمینه‌های تحقیقی پرشماری را مطرح کند.

با توجه به ساختار گسترده مکتب امریکا و زمینه‌های متعدد پژوهش، رابطه نظریه پذیرش با این مکتب به مراتب گسترده‌تر از مکتب فرانسه است. یکی از این زمینه‌ها که به گسترش امکانات مطالعات پذیرش و ادبیات تطبیقی منتهی می‌شود «مطالعات پذیرش تطبیقی است که عبارت است از بررسی و تحقیق چگونگی استقبال از یک اثر در (حداقل) دو حوزه فرهنگی متفاوت» (شوورل ۸۹). به‌عنوان مثال می‌توان آثار ادیبان نامداری مانند مولوی را در دو محیط فرهنگی ایران و امریکا با هم مقایسه کرد و مشاهده کرد که دیدگاه‌های فرهنگی چه تأثیری در برداشت خوانندگان از اثر کرده است.

یکی از راه‌های ارتباط بین نظریه پذیرش و ادبیات تطبیقی، مفهوم خواننده ناقد است. خواننده ناقد متن ادبی را به قصد شرح و توضیح آن مطالعه کرده، دیدگاه‌های خود را به دیگران عرضه می‌کند. این نوع خوانش به آثار ملی و داخلی منحصر نمی‌شود، بلکه گاهی ناقد آثار ادیبانی را نقد و بررسی می‌کند که از فرهنگ‌های دیگر هستند. این نوع از آثار نقدی مورد توجه ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرد. ادبیات تطبیقی می‌کوشد تا چگونگی دریافت متون در خارج از محیط فرهنگی متعلق به آن را مطالعه و افق انتظارات ناقد خارجی و مقایسه آن با افق انتظارات ناقد داخلی را بررسی کرده، نقش جامعه و فرهنگ را در این بررسی تجزیه و تحلیل کند (عبود ۵۳-۵۴).

از دیگر مواردی که می‌تواند زمینه خوبی برای پژوهش‌های تطبیقی باشد، می‌توان به بررسی خوانش‌های نقدی از شاهکارهای ادبی، و تأثیر این خوانش‌ها در پذیرش آنها توسط خواننده‌های عادی باشد. شرح و تفسیرهای کتاب‌های مقدسی چون قرآن و

انجیل نیز می‌تواند در همین حوزه طرح شود. علاوه بر تأثیر خوانش‌های نقدی در خوانش عادی، می‌توان بررسی و مطالعه خود آثار نقدی را نیز در مورد یک اثر مشخص، در دوره‌های مختلف، جزو موارد مناسب برای کار تطبیقی شمرد. به‌عنوان مثال می‌توان تفسیرهای متنوع از قرآن کریم را از دیدگاه خوانش نقدی، در محیط‌های فرهنگی مختلف یا در دوره‌های تاریخی بررسی کرد.

از آنجاکه هر مترجمی متن ادبی را با توجه به فرهنگ و اجتماعی که در تفکراتش تأثیر کرده است ترجمه می‌کند، می‌توان اختلاف ترجمه را در محیط‌های گوناگون، زمینه‌ای از ادبیات تطبیقی قرار داد. به‌عنوان مثال:

ترجمه گالان فرانسوی از کتاب هنزرویک شب با نسخه عربی آن بسیار متفاوت است؛ زیرا وی در هنگام مطالعه کتاب با افق انتظار عجیبی روبه‌رو شده است که مالمال از مطالب تعجب‌برانگیز در مورد امور سحر و جادو و خیال‌پردازی بوده است، مطالبی که در فرهنگ او شناخته‌شده و مطرح نبوده‌اند (خضیر ۱۷).

بنابراین، بررسی تطبیقی دریافت متون ترجمه‌شده در فرهنگ‌های مختلف و نقش فرهنگ و جامعه در ترجمه آنها، از دیگر زمینه‌های مشترک بین نظریه پذیرش و ادبیات تطبیقی است.

لازم به یادآوری است که خواننده از دیدگاه نظریه پذیرش چندان منفعل عمل نمی‌کند. او همچنان که در چیرگی اندیشه‌ها و افکار زمانه و روح عصری خود و نیز تحت تأثیر نویسنده در متن قرار می‌گیرد، می‌تواند با تجربه‌های شخصی و فرافکنی‌های منفرد خود در موقعیت‌ها و زمان‌های گوناگون، دست به ابتکار عمل بزند و به خواننده‌ای فعال تبدیل شود. وی حتی می‌تواند به نیت نویسنده بی‌توجه باشد و معنایی تازه از متن بیافریند و همه باورهای قطعی را از میان ببرد (شوورل ۱۰۹).

هرش این مسئله را به تفاوت میان تعبیر و معنای متن می‌داند. او معتقد است که تعبیرها در طول تاریخ تغییر می‌کنند، حال آنکه معانی ثابت می‌مانند. مؤلفان معانی را خلق می‌کنند، درحالی‌که خوانندگان تعبیر را تعیین می‌کنند. به نظر هرش، این واقعیت که ما می‌توانیم مکبث شکسپیر را به‌گونه‌ای دیگر ارائه دهیم که آن را به جنگ هسته‌ای مربوط سازیم، واقعیت معنی آن را از دیدگاه شکسپیر تغییر نمی‌دهد (۱۰۲).

بر این اساس، بررسی تعابیر مختلفی که یک اثر ادبی در طول زمان و یا در یک زمان مشخص، در محیط‌های مختلف، به خود می‌گیرد، می‌تواند از دیگر زمینه‌های پژوهش تطبیقی باشد.

۹. نتیجه‌گیری

— نظریه پذیرش در نتیجه کاستی نسبی‌ای که نقد ادبی قرن‌ها از آن رنج می‌برد، در نقد ادبی جدید ظاهر شد و با تمرکز بر روی ضلع فراموش‌شده مثلث (ادیب و متن و خواننده)، یعنی خواننده، و واگذار کردن نقش سازنده معنا به او، توجه بسیاری از ناقدان و صاحب‌نظران را به خود جلب کرد.

— تعامل و همکاری نظریه پذیرش با ادبیات تطبیقی باعث بارور شدن ادبیات تطبیقی و گشوده شدن درهای جدیدی بر روی آن شد. تجدید حیاتی که نظریه پذیرش در ادبیات تطبیقی مکتب فرانسه ایجاد کرد سبب شد که این مکتب از بحث‌های راکد و جامد تاریخی و تأثیر و تأثر به معنای مثبت و منفی، خارج شود و افق‌های جدیدی را در مقابل خود ببیند.

— ادبیات تطبیقی مکتب امریکا، به دلیل گستردگی زمینه فعالیتش، جایگاه مناسبی برای گسترش همکاری با دیگر علوم و مکاتب و نظریات است. به همین دلیل، نظریه پذیرش توانست نقش پررنگی را در گسترش پژوهش‌های تطبیقی در این مکتب بازی کند. مطالعات نقد و ترجمه و پذیرش آثار ادبی در جوامع و فرهنگ‌های مختلف، و تأثیر آن فرهنگ‌ها در خوانش‌های متنوع از آثار، زمینه مناسبی را برای تعامل و همکاری نظریه پذیرش و ادبیات تطبیقی مکتب امریکا فراهم کرد.

— آمیختگی حوزه‌های نقد ادبی و ادبیات تطبیقی تا بدانجا رسید که برخی، از این دو علم، به نقد تطبیقی یاد کردند، درحالی‌که با وجود حوزه‌های مشترک میان این دو، هریک از آنها مبانی نظری و روش تحقیق مستقلی و متفاوتی دارد که اگر این تفاوت‌ها لحاظ نگردد، آشفتنگی و سردرگمی به وجود خواهد آمد.

منابع

- اسماعیل، سامی. *جماليات التلقى*. القاهرة: المجلس الأعلى للثقافة، ۲۰۰۲.
- اسماعیل، عزالدین. *كيفية تلقي الشعر في التراث العربي*. القاهرة: دارالفکر العربی، ۲۰۰۶.
- پروینی، خلیل. *الأدب المقارن: دراسات نظرية و تطبيقية*. تهران: سمت، ۱۳۹۱.
- تسلیمی، علی. *نقد ادبی، نظریه‌های ادبی و کاربرد آنها در ادبیات فارسی*. تهران: کتاب آمه، ۱۳۸۸.
- حمیری، عبدالواسع. *في آفاق الكلام و تكلم النص*. بیروت: المؤسسة الجامعية للدراسات النشر و التوزيع، ۲۰۱۰.
- خضیر، ضیاء. *ثنائيات مقارنته*. بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ۲۰۰۴.
- خلیل، ابراهیم. *في النقد و النقد الألسني*. عمان: أمانة عمان الكبرى، ۲۰۰۲.
- ذكاوت، مسیح. «تبیین چالش‌ها و ظرفیت‌های رابطه نقد و نظریه ادبی و ادبیات تطبیقی». *فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*. ۱۲/۴ (۱۳۹۱): ۱۰۳-۱۱۹.
- ساجدی، طهمورث. *از ادبیات تطبیقی تا نقد ادبی*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷.
- سید قطب. *النقد الأدبی أصوله و مناهجه*. قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۹۰.
- شوورل، ایو. *ادبیات تطبیقی*. ترجمه طهمورث ساجدی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶.
- عبدالواحد، محمود عباس. *قراءة النص و جماليات التلقى*. القاهرة: دارالفکر العربی، ۱۹۹۶.
- عبود، عبده. *الأدب المقارن مشكلات و آفاق*. دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب، ۱۹۹۹.
- غنیمی هلال، محمد. *ادبیات تطبیقی*. ترجمه سید مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- فضل، صلاح. *شفرات النص*. القاهرة: دارالآداب، ۱۹۹۹.
- مروک، دليلة. *استراتيجية القارئ في شعر المعلقات «معلقة امرئ القيس نموذجاً»*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه منتوری الجزایر، ۲۰۱۰.
- مناصره، عزالدین. *النقد الثقافي المقارن*. عمان: دار مجدلاوی للنشر و التوزيع، ۲۰۰۵.
- منصوری، علی جابر. *النقد الأدبی الحديث*. عمان: دار عمار، ۲۰۰۰.

هنری باجو، داننیل. *الأدب العام و المقارن*. ترجمة غسان سعيد. دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب، ۱۹۹۷.

Murfin, Ross & Supryia Ray. *The Bedford Glossary of Critical and Literary Terms*.
Bedford: St. Martins, 2008.

